

اعتراض ثالث در دادگاه کیفری (بررسی انتقادی رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ دیوان عالی کشور)

ایمان یوسفی^۱، سعید یوسفی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۲۵

چکیده

اعتراض ثالث در برابر دادگاه کیفری از موضوعات اختلافی در رویه قضایی به حساب می‌آید. برخی قضات کیفری اعتراض ثالث را به دادنامه در بخش رد مال می‌پذیرفتند و در قامت یک دادرس مدنی به موضوع رسیدگی می‌کردند، درحالی‌که گروه دیگر معتقد به جریان اصل صلاحیت ذاتی بین دادگاه‌های حقوقی و کیفری بودند و اعتراض ثالث را در انحصار دادگاه حقوقی می‌دانستند. چالش پذیرش یا عدم پذیرش اعتراض ثالث ناشی از رویکرد مقنن به برخی جرائم خاص بود که در آن‌ها قاضی دادگاه کیفری بدون وجود یک دادخواست، مکلف به صدور حکم به رد مال است. از یک‌سو، یک حکم حقوقی با موضوع رد مال یا امثال آن بدون پشتوانه دادخواست و به تصریح برخی مواد قانونی توسط یک مرجع کیفری صادر شده و از سوی دیگر، پذیرش دادخواست اعتراض ثالث منوط به وجود یک دعوای کامل حقوقی است. در برخی کشورها نظیر ایتالیا، طرح دعوای مدنی کامل در مقابل دادگاه کیفری واجب است و تفکیکی بین جرائم - برخلاف دادرسی ایران - وجود ندارد. با تصویب رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ دیوان عالی کشور، اختلاف در رویه قضایی حل شد و اعتراض ثالث در صلاحیت دادگاه کیفری دانسته شد. به رأی وحدت رویه ایرادات مختلف وارد است، از جمله اینکه اصل صلاحیت ذاتی و تخصصی نادیده گرفته شده است. همچنین بر اساس رأی وحدت رویه، دادگاه کیفری باید به دعوای اعتراض ثالثی رسیدگی کند که مبتنی بر یک دعوای رسیدگی شده کامل حقوقی در قبل نبوده و گاهی صرفاً به دلیل نوشته شدن یک سطر در رأی دادگاه کیفری که رسالت و هدف آن چیز دیگری است، ایجاد می‌گردد. از جانب دیگر، به نظر

^۱ قاضی دادگستری، دانش آموخته دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران

iman.usefi@ut.ac.ir

^۲ دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه شیراز،

saeedyousefi@hafez.shirazu.ac.ir

می‌رسد موادی نظیر ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری در صدور رأی از جانب دیوان عالی کشور مغفول مانده است.

واژگان کلیدی: اعتراض ثالث اصلی، اعتراض ثالث اجرایی، دعوای عمومی، دعوای خصوصی، دادگاه کیفری

مقدمه

اعتراض ثالث به‌عنوان یکی از جهات فوق‌العاده اعتراض به آرای دادگاه‌ها به حساب می‌آید. پرداختن به مبانی پذیرش و نظرات مختلف راجع به اعتراض ثالث، نظیر اجباری یا اختیاری یا ترکیبی بودن ماهیت آن و موضوعاتی نظیر نسبی بودن حکم دادگاه و امکان یا عدم امکان خدشه به حق ثالث، شرایط پذیرش اعتراض، تأثیر مالی یا غیرمالی بودن خواسته اصلی بر اعتراض ثالث و...، هیچ‌کدام موضوع مقاله حاضر نیست. در واقع موضوع مقاله اعتراض ثالث در برابر دادگاه کیفری است. در این باب برخلاف اعتراض ثالث در برابر دادگاه حقوقی، پژوهش‌ها بسیار محدود می‌باشد که برخی از آن‌ها در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است. یک جلد کتابچه راجع به دعوای اعتراض ثالث در امور کیفری، رویه‌ها و دکترین از جانب پژوهشگاه قوه قضاییه چاپ شده که در آن به توصیف اعتراض ثالث، اقسام آن در برابر دادگاه کیفری، امکان اعتراض ثالث به قرارهای دادرسی عمومی و انقلاب و... پرداخته شده و البته نحوه نگارش به‌گونه‌ای است که هم‌نظری با آنچه در رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ دیوان عالی کشور با موضوع صلاحیت دادگاه کیفری برای رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به دادنامه‌های متضمن محکومیت کیفری و محکومیت به رد مال آمده است، برداشت می‌شود.

تبیین مسئله حاضر و پرداختن به جنبه‌های مبهم آن نظیر اقسام اعتراض ثالث در برابر دادگاه کیفری، از این جهت واجب است که از یک سو کار علمی جامع و تحلیلی صورت نگرفته و از سوی دیگر، رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور بدون در نظر گرفتن مبانی علمی موضوع و حتی بدون توجه به الگوهای به کار رفته در سایر کشورها صادر شده و خصوصاً به لحاظ نادیده گرفتن صلاحیت‌های تخصصی بین دادگاه‌های کیفری و حقوقی، ممکن است اشکالاتی جدی ایجاد کند. در کنار دو موضوع فوق، این رأی که منظور نویسندگان قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ در ماده ۱۱۱ قانون

آیین دادرسی کیفری را که مبتنی بر رعایت اصل تخصص است و اعتراض ثالث نسبت به قرار تأمین خواسته صادره از یک مرجع کیفری را در صلاحیت مرجع حقوقی می‌داند، نادیده گرفته است؛ بنابراین شایسته آن است که مورد نقد تحلیل قرار گیرد.

با در نظر گرفتن موارد بالا، در این مقاله ابتدا انواع اعتراض ثالث در برابر مرجع کیفری مورد بررسی قرار گرفته و سپس به تحلیل و بررسی انتقادی رأی وحدت رویه اخیرالتصویب پرداخته شده است. قبل از ورود به طرح مسئله لازم است گفته شود که اعتراض ثالث در دو شکل در فرایند دادرسی کیفری قابل تصور می‌باشد. شکل اول، اعتراض ثالث نسبت به موضوع رد، توقیف یا ضبط یک مال در یک دادنامه صادره از دادگاه کیفری که در رویه به‌عنوان اعتراض ثالث اصلی شناخته می‌شود. ذکر عنوان این نوع از اعتراض نباید موجب این نتیجه شود که منظور قرار گرفتن آن در مقابل اعتراض طاری است. از این عنوان استفاده شده تا تقابل این نوع با نوع دیگر که اعتراض ثالث اجرایی بوده و مربوط به مرحله اجرای احکام کیفری و مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی است،^۱ روشن شود. مثال برای نوع اول اعتراض ثالث این است که در دادگاه کیفری دو، در پرونده انتقال مال غیر، علاوه بر حکم به محکومیت به حبس و جزای نقدی، حکم به رد یک دستگاه آپارتمان به ضرر آقای الف و به نفع آقای ب صادر می‌شود، درحالی‌که شخص ج باملاحظه رأی به‌عنوان معترض ثالث وارد و مدعی^۱ ماده ۱۴۶: هرگاه نسبت به مال منقول یا غیرمنقول یا وجه نقد توقیف شده شخص ثالث اظهار حقی نماید اگر ادعای مزبور مستند به حکم قطعی یا سند رسمی باشد که تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف است، توقیف رفع می‌شود. در غیر این صورت عملیات اجرایی تعقیب می‌گردد و مدعی حق برای جلوگیری از عملیات اجرایی و اثبات ادعای خود می‌تواند به دادگاه شکایت کند.

ماده ۱۴۷: شکایت شخص ثالث در تمام مراحل بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی و پرداخت هزینه دادرسی رسیدگی می‌شود. مفاد شکایت به طرفین ابلاغ می‌شود و دادگاه به دلایل شخص ثالث و طرفین دعوی به هر نحو و در هر محل که لازم بداند رسیدگی می‌کند و در صورتی که دلایل شکایت را قوی یافت قرار توقیف عملیات اجرایی را تا تعیین تکلیف نهایی شکایت صادر می‌نماید. در این صورت اگر مال { مورد اعتراض منقول باشد دادگاه می‌تواند با اخذ تأمین مقتضی دستور رفع توقیف و تحویل مال را به معترض بدهد. به شکایت شخص ثالث بعد از فروش اموال توقیف شده نیز به ترتیب فوق رسیدگی خواهد شد.

تبصره: محکوم‌له می‌تواند مال دیگری را از اموال محکوم‌علیه به‌جای مال مورد اعتراض معرفی نماید. در این صورت آن مال توقیف و از مال مورد اعتراض رفع توقیف می‌شود و رسیدگی به شکایت شخص ثالث نیز موقوف می‌گردد.

می‌شود که آپارتمان متعلق به هیچ‌کدام از **الف** و **ب** نیست و در مالکیت ایشان است. مثال برای نوع دوم این است که **الف** محکوم به پرداخت دیه در حق **ب** شده و به علت نپرداختن دیه، قاضی اجرای احکام کیفری حکم به توقیف یک دستگاه وانت صادر می‌کند. شخص **ج** مراجعه می‌کند و مدعی مالکیت وانت می‌شود. پس تفاوت بین این دو شکل از اعتراض آن است که در اولی، اعتراض نسبت به اصل انتقال یک مال و در دومی، اعتراض، نسبت به توقیف یک مال است.

مسئله پیش روی مقاله حاضر آن است که آیا اصولاً و از دیدگاه علمی، می‌توان قائل به پذیرش اعتراض ثالث در مقابل مرجع کیفری بود یا آنکه اعتراض ثالث در صلاحیت ذاتی دادگاه‌های حقوقی است؟ علت شکل گرفتن این چالش در رویه قضایی، تعلق به نظام وحدت دعاوی است؛ به این معنا که همانند دادرسی فرانسه، امکان طرح دعاوی حقوقی به تبع دعاوی کیفری در مقابل دادگاه کیفری وجود دارد و البته این موضوع در مواد ۱۴ و ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری پذیرفته شده است.^۱ این چالش وقتی پررنگ‌تر می‌شود که مقنن برخی جرائم را از لزوم طرح دعاوی خصوصی مستثنی کرده و قاضی را مکلف به رد مال یا جبران خسارت نیز دانسته است. برای مثال می‌توان به جرائمی نظیر کلاهبرداری، سرقت، اختلاس، ارتشا و... اشاره کرد. در مواردی که برای جبران خسارت یا رد مال نیاز به تقدیم دادخواست و طرح دعاوی حقوقی وجود دارد (به عبارت دیگر، پرونده کیفری در جریان، هم‌زمان شاکی خصوصی و مدعی خصوصی را به

^۱ ماده ۱۴: شاکی می‌تواند جبران تمام ضرر و زیان‌های مادی و معنوی و منافع ممکن‌الحصول ناشی از جرم را مطالبه کند.

تبصره ۱: زیان معنوی عبارت از صدمات روحی یا هتک حیثیت و اعتبار شخصی، خانوادگی یا اجتماعی است. دادگاه می‌تواند علاوه بر صدور حکم به جبران خسارت مالی، به رفع زیان از طرق دیگر از قبیل الزام به عذرخواهی و درج حکم در جراید و امثال آن حکم نماید.

تبصره ۲: منافع ممکن‌الحصول تنها به مواردی اختصاص دارد که صدق اتلاف نماید. همچنین مقررات مرتبط به منافع ممکن‌الحصول و نیز پرداخت خسارت معنوی شامل جرایم موجب تعزیرات منصوص شرعی و دیه نمی‌شود.

ماده ۱۵: پس از آنکه متهم تحت تعقیب قرار گرفت، زیان‌دیده از جرم می‌تواند تصویر یا رونوشت مصدق تمام ادله و مدارک خود را جهت پیوست به پرونده به مرجع تعقیب تسلیم کند و تا قبل از اعلام ختم دادرسی، دادخواست ضرر و زیان خود را تسلیم دادگاه کند. مطالبه ضرر و زیان و رسیدگی به آن، مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی است.

خود می‌بیند)^۱، چالشی وجود ندارد. در این موارد، قاضی مکلف به رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی است و بنابراین اعتراض ثالث، هم در مفهوم اصلی، هم در مفهوم طاری و هم در مرحله اجرای احکام کیفری در دادگاه کیفری به عمل می‌آید.

درواقع، قاضی دادگاه کیفری در این موارد، از یک‌سو با کیفرخواست دادسرا و از سوی دیگر با دادخواست تقدیم شده از جانب شاکی خصوصی مواجه بوده که در بخش کیفرخواست بر اساس دادرسی کیفری و در بخش دادخواست همانند یک قاضی حقوقی با رعایت تشریفات دادرسی مدنی حکم صادر کرده است. بسیار بدیهی است که اعتراض ثالث به رأی حقوقی صادره از قاضی کیفری، در همان دادگاه و با رعایت تشریفات دادرسی مدنی رسیدگی خواهد شد و اختلافی در صلاحیت وجود ندارد. نتیجه آنکه موضوع مقاله حاضر مربوط به مواردی است که در یک پرونده جرم، قاضی به تکلیف مقرر در قانون، نظیر آنچه در ماده ۱ از قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشا، اختلاس و کلاهبرداری راجع به رد مال آمده، حکم به رد مالی صادر نموده و سپس کسی به‌عنوان معترض ثالث ورود می‌کند، بدون آنکه شاکی خصوصی برای رسیدن به مال خود مبادرت به تقدیم دادخواست کرده باشد.

مسئله آن است که در این موارد، مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث همان دادگاه کیفری است یا به لحاظ ماهیت، موضوع در صلاحیت ذاتی دادگاه حقوقی قرار دارد؟ همان‌طور که اشاره شد، این مسئله در مرحله اول، محصول پذیرش نظام وحدت دعوا در دادرسی کیفری ایران و در مرحله دوم، زاییده نوع الگوی اتخاذی در جدا کردن برخی از جرائم از برخی دیگر و تکلیف قاضی به صدور حکم مالی در پرونده‌ای، بدون پشتوانه دادخواست است. تأکید می‌شود که واریسی دقیق دو نظام وحدت و ثنویت دعاوی، الگوی الزام به تقدیم دادخواست در همه جرائم، نظیر آنچه در دادرسی کیفری کشوری چون ایتالیا جاری است و الگوی تفکیک برخی جرائم از برخی دیگر و عدم نیاز

^۱ ماده ۹ قانون آیین دادرسی کیفری به تبیین دعاوی عمومی و خصوصی پرداخته و چنین

می‌گوید:

«ارتکاب جرم می‌تواند موجب طرح دو دعوا شود:

الف - دعاوی عمومی برای حفظ حدود و مقررات الهی یا حقوق جامعه و نظم عمومی.

ب - دعاوی خصوصی برای مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم و یا مطالبه کیفرهایی که به موجب

قانون، حق خصوصی بزه دیده است مانند حد قذف یا قصاص.»

به تقدیم دادخواست در برخی و بررسی مبنایی و چالش‌ها و اهداف هرکدام از این دو نظام و مدل، بی‌تردید دارای اهمیت است،^۱ اما خارج از مبحث مقاله حاضر می‌باشد. این مقاله به دنبال تبیین امکان یا عدم امکان پذیرش اعتراض ثالث در مقابل دادگاه کیفری و در واقع، در پی بررسی موضوع صلاحیت است. بدیهی است که در ابتدا به عامل شکل‌گیری این مسئله و سپس به موضوع دو نوع از اعتراض ثالث در برابر دادگاه کیفری (اعتراض اصلی و اجرایی) پرداخته و در نهایت نتیجه‌گیری ارائه می‌شود. با وجود این اختلاف در رویه قضایی، هیئت عمومی دیوان عالی کشور در تاریخ ۱۴۰۰/۴/۱ تشکیل شد که منجر به صدور رأی وحدت رویه ۸۱۸ گردید. رأی وحدت رویه اشعار می‌دارد که اعتراض ثالث اشخاص به آرای صادره از جانب دادگاه کیفری قابل رسیدگی در همان دادگاه کیفری خواهد بود و در نتیجه دادگاه حقوقی فاقد صلاحیت برای این موضوع است. بی‌تردید این رأی وحدت رویه با چند چالش جدی مواجه است که در متن مقاله به این چالش‌ها پرداخته شده است.^۲

۱- علت‌شناسی چالش اعتراض ثالث در برابر مرجع کیفری

اصولاً علت به وجود آمدن مسئله پذیرش یا عدم پذیرش اعتراض ثالث در مقابل مرجع کیفری، روی آوردن مقنن به نظام وحدت دعاوی است. معمولاً این طرز تفکر

^۱. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: یوسفی، ایمان؛ تحقیقات مقدماتی در آیین دادرسی کیفری، نشر جنگل، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۲.

^۲. رأی وحدت رویه شماره ۸۱۸ دیوان عالی کشور؛ با توجه به تبصره ۱ ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و تبصره ۲ ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، اعتراض شخص ثالث متضرر از رأی دادگاه کیفری راجع به اشیاء و اموال مذکور در این مواد، قابل رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر استان است، بنابراین در مواردی که شخص ثالث بعد از مرحله تجدیدنظر نسبت به آن قسمت از رأی کیفری دادگاه تجدیدنظر استان که راجع به رد مال است، اعتراضی کرده است، با عنایت به ملاک مواد یاد شده و مقررات مربوط در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، از جمله مواد ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰ و ۴۲۵ آن، دادگاه تجدیدنظر صادرکننده برای با رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی، باید به این اعتراض رسیدگی کند. بنا به مراتب، رأی شعبه بیست و سوم دادگاه تجدیدنظر استان تهران تا حدی که با این نظر انطباق دارد، به اکثریت قاطع آراء صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع، اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

(پذیرش دعوی خصوصی در کنار دعوی عمومی در مرجع کیفری) در دادرسی‌های کیفری نوشته جاری است (شمس، ۱۴۰۱، ص ۱۰۱) و عمدتاً در دادرسی کیفری نانوشته با اعتقاد کامل و مطلق به اصل تخصص، دادگاه‌های کیفری صرفاً به جرم و دادگاه‌های حقوقی به جبران خسارت می‌پردازند. نظام حاکم بر دادرسی نانوشته تحت عنوان نظام ثنویت دعوی شناخته می‌شود (خالقی، ۱۴۰۱، ص ۱۶۹). در این قسمت به مبنای شکل‌گیری چالش اعتراض ثالث در دادرسی کیفری ایران به‌عنوان یکی از کشورهای متعلق به دادرسی نانوشته پرداخته‌ایم.

۱-۱. پذیرش نظام وحدت دعاوی در دادرسی نانوشته

معمول آن است که در دادرسی‌های کیفری نانوشته امکان طرح دعوی خصوصی در برابر دادگاه کیفری، به‌تبع جرم رخ داده و برای جبران خسارت وجود دارد، درحالی‌که در دادرسی نانوشته^۱ موضوع جرم از جبران خسارت یا رد مال مطلقاً تفکیک شده و فقط به اولی در دادگاه کیفری پرداخته می‌شود. هیچ‌گاه یک دادگاه سلطنتی^۲ در کشور

^۱ برای فهم تفاوت دادرسی‌های نانوشته و نانوشته می‌توان به برخی رؤس کلی اشاره کرد که از آن‌ها به‌عنوان مرزهای مستقل دو نظام دادرسی یاد می‌شود. برای مثال می‌توان به فعال بودن قاضی در دادرسی نانوشته و منفعل بودن او در دادرسی نانوشته و وجود بازپرس در دادرسی نانوشته و نبود بازپرس در دادرسی نانوشته اشاره کرد. نظام دادرسی کیفری نانوشته با دو ویژگی اساسی خود، از دو نظام دیگر دادرسی کیفری متمایز می‌شود؛ اولاً قضاوت دادرسی نانوشته شخصاً در جمع‌آوری دلایل دخالتی ندارند و این وظیفه بر عهده طرفین پرونده کیفری (دادستان، شاکی، متهم و وکیل وی) می‌باشد. درواقع، قاضی در این نظام وظیفه‌ای همانند داور فوتبال بر عهده دارد، به‌گونه‌ای که تنها به داوری می‌پردازد و هیچ‌گاه در اصل بازی طرفین مداخله‌ای نمی‌کند. وظیفه قاضی در دادرسی کیفری توافقی، قضاوت بی‌طرفانه میان دلایل ارائه شده توسط طرفین است و دلیل یا دلایل توسط قاضی جمع‌آوری نمی‌شود. نکته جالب توجه در دادرسی کیفری کشورهای متعلق به این نظام در آن است که نه تنها قضاوت مرحله رسیدگی در دادگاه که قضاوت مشغول در مرحله تحقیقات مقدماتی نیز تنها شأن قضایی دارند و اصولاً به تحقیقات یا جمع‌آوری دلایل وارد نمی‌شوند. ثانیاً در دادرسی کیفری کشورهای متعلق به نظام نانوشته، مراحل تعقیب و تحقیق در هم ادغام شده و هر دو بر عهده پلیس یا دادستان است و بنابراین بازپرس در این نظام جایگاهی ندارد. درواقع، می‌توان گفت که بازپرس یا معادل انگلیسی آن "Investigating Judge" مأمور قضایی، بازجو یا تفتیش‌کننده است و به این علت، خاص نظام تفتیشی است. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: Sanders and others, 2010, p.162.

^۲. Crown court

انگلستان مبادرت به صدور حکم به جبران خسارت نمی‌کند و وظیفه این دادگاه صرفاً رسیدگی به جرم است (Ashworth, 2020, p.119).

برای علت پذیرش دعوای خصوصی در دادرسی نوشته و عدم پذیرش آن در دادرسی نانوشته بحث‌های فراوان شده^۱ و البته پرداختن به این موضوع، مربوط به مقاله حاضر نیست. به ذکر این مطلب بسنده می‌گردد که عوامل تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هر کشور در اتخاذ نظام حاکم بر دادرسی مطلقاً مؤثر است.^۲

مبنای پذیرش نظام وحدت دعوای ارتباط مستقیم بین ضرر وارده و رفتار مجرمانه بوده است. اصولاً دعوای خصوصی به شرطی پذیرفته می‌شود که زیان مورد ادعای مدعی خصوصی ناشی از جرم و مستقیماً محصول آن باشد. قائلان به این نظام معتقدند که مجرم با ارتکاب رفتار مجرمانه موجب ضرر مالی شده و الزام بزه دیده به مراجعه به دادگاه حقوقی موجب تضییع حق او به «جبران خسارت در سریع‌ترین زمان ممکن» خواهد بود (شاه‌محمدی، ۱۳۹۸، ص ۱۱۹)؛ در نتیجه دادگاه کیفری صالح است تا علاوه بر حکم به مجازات، به شرط تقاضای مدعی خصوصی، در مورد رد مال یا جبران خسارت نیز حکم صادر کند؛ اما معتقدان به نظام ثنویت، اولین ایراد وارد بر نظام دیگر را عدم رعایت اصل تخصص قضاوت و الزام قاضی کیفری به صدور رأی در زمینه غیر کاری خود می‌دانند. ضمن آنکه حق «جبران خسارت در سریع‌ترین زمان ممکن» با مراجعه بزه دیده به دادگاه حقوقی تضییع نخواهد شد (کرمی پور، ۱۴۰۱، ص ۲۱).

در دادرسی کیفری ایران با مراجعه به اصل عمومی بودن دادگاه‌ها و مراجعه مستقیم به قاضی می‌توان متوجه علت پذیرش دعوای حقوقی در برابر دادگاه کیفری شد. بنا بر یک برداشت و البته با یک طرز فکر بدون توجه به اصل تخصص، قاضی باید مرجع حل همه اختلافات افراد از جمله اختلافات کیفری و مدنی آن‌ها باشد. مردم باید امکان مراجعه مستقیم به این قاضی را داشته باشند و همه ادعای آن‌ها شنیده شود. نکته جالب توجه آن است که هنوز در مبحث صلاحیت در آیین دادرسی کیفری، از عنوان

^۱ برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

Marty Delmas and Spenser J.R, European criminal procedures, 1st publication, Cambridge University Press, 2015.

^۲ برای مطالعه درباره موارد طرح شده رجوع کنید به: احمدی، خلیل؛ تأملی در شرایط دعوای اعتراض ثالث، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی دانشگاه علامه طباطبایی، دوره ۱۵، زمستان، صص ۳۳-۹، ۱۳۹۵.

دادگاه‌های عمومی یاد می‌شود (آشوری، ۱۴۰۰، ص ۱۷۸). به اعتقاد نگارندگان، نظام وحدت دعاوی با ایرادات و چالش‌های جدی مواجه است. اول آنکه نادیده گرفتن اصل تخصص و تصور امکان معرفت کامل در همه شاخه‌های حقوقی بزرگ‌ترین چالش پیش روی این نظام است. پیشرفت‌های بشری در شاخه‌های علوم انسانی به‌طور عام و حقوق به‌طور خاص، مانع از آن است تا رشته همبستگی ممکن باشد و در نتیجه تخصص‌گرایی نیاز مبرم و جدی جامعه امروزی است. تصور سپردن رسیدگی به دادخواست در عرض یک شکوائیه به یک قاضی کیفری دقیقاً همانند آن است که از یک دانشمند آیین دادرسی مدنی خواسته شود در زمینه جرم‌شناسی مقاله‌ای درخور بنویسد. به نظر می‌رسد این موضوع حتی مورد پذیرش مقنن معتقد به نظام وحدت دعاوی در ایران نیز بوده است، به‌گونه‌ای که پذیرش دعاوی خصوصی در برابر دادگاه کیفری را امری استثنایی دیده و در ماده ۱۶ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر داشته که اگر مدعی خصوصی ابتدائاً دادخواست حقوقی خود را در دادگاه حقوقی اقامه کند، امکان طرح این دادخواست در دادگاه کیفری به‌تبع دعاوی عمومی از بین خواهد رفت.

دومین ایراد وارد بر نظام وحدت دعاوی این است که موجب تمرکززدایی در فرایند رسمی نظام عدالت کیفری خواهد بود. بی‌تردید هدف اصلی نظام عدالت کیفری پرداختن به پدیده مجرمانه و واکنش مناسب کیفری است و بهترین نتایج وقتی حاصل می‌شود که اصل تمرکز مورد تأکید باشد. وارد کردن دادخواست برای جبران خسارت به فرایند رسمی دادرسی کیفری به‌عنوان یکی از مهم‌ترین بخش‌های نظام عدالت کیفری، موجب از بین رفتن تمرکز عوامل اجرایی نظام عدالت کیفری خصوصاً قضات خواهد بود.

۱-۲. الزام قانونی قاضی به صدور حکم به رد مال بدون تقدیم دادخواست

همان‌طور که گفته شد، دعاوی خصوصی در مقابل دادگاه کیفری در دادرسی نوشته و از جمله در ایران پذیرفته شده است. از سوی دیگر، با وجود اشتراک در موضوع فوق، در دادرسی کیفری کشورهای متعلق به نظام نوشته دو الگوی متفاوت حاکم است. در الگوی اول که هم‌اکنون در ایران جاری است، برخی جرائم از جرائم دیگر تفکیک شده و قاضی کیفری بدون تقدیم دادخواست و بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی در آن‌ها حکم به رد مال صادر می‌نماید. از این جرائم که بدون تقدیم دادخواست منجر به رد مال یا پرداخت وجهی می‌شود، می‌توان به سرقت، کلاهبرداری، پول‌شویی،

ضرب و جرح مستوجب پرداخت دیه، اختلاس، ارتشا و... اشاره کرد؛ در حالی که در الگوی دوم هرکجا ضرورت ورود به اختلافات مالی در دادگاه کیفری وجود داشته باشد، دعوا فقط به پشتوانه یک دادخواست و با رعایت تشریفات مدنی انجام می‌گیرد (یوسفی، ۱۳۹۵، ص ۱۸۷).^۱

اتخاذ چنین الگویی در دادرسی کیفری ایران که به رد عین مال نیز اکتفا نکرده و رد مثل و قیمت را به شرط نبود عین از وظایف قاضی کیفری می‌داند، از چند جهت دارای ایراد و اشکال است. اولین اشکال وارد بر الگوی تفکیک برخی از جرائم از برخی دیگر، به نفس تفکیک بازمی‌گردد. هیچ ضابطه علمی و عینی برای تشخیص تفکیک وجود ندارد و ذهن مقنن و خواست او بیش از یک معیار عینی بر تفکیک، اثرگذار است. نبود همین ضابطه عینی موجب شده تا برای مثال، در جرائمی نظیر خیانت در امانت، تحصیل مال مسروقه، صدور چک بلامحل و... برخلاف جرائمی نظیر انتقال مال غیر، معامله معارض، کلاهبرداری، سرقت و... با وجود آنکه تفاوتی در رکن محروم کردن بزه دیده از مالش وجود ندارد - بزه دیده مکلف به تقدیم دادخواست باشد.

دومین اشکال این خواهد بود که چالش اعتراض ثالث شکل می‌گیرد. تصور کنیم در یک پرونده کلاهبرداری حکم به رد یک ملک بدون رعایت تشریفات دادرسی مدنی صادر شود. اگر شخص دیگری مدعی حقی نسبت به این ملک باشد، در اختلاف دادگاه‌های کیفری و دادگاه‌های حقوقی بر سر صلاحیت گرفتار می‌شود و روشن نیست که اعتراض خود را باید به کدام مرجع تقدیم کند. از یک‌سو، آنچه در ماده ۴۱۷ و ۴۱۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی^۲ آمده، مربوط به جایی است که قبلاً

^۱ برای مثال، این مدل بر دادرسی کیفری کشور ایتالیا حاکم است. در این کشور که به خانواده نظام دادرسی نوشته تعلق دارد، همه جرائم به یک چشم دیده می‌شود و شاکی خصوصی برای جبران خسارت خود فقط از طریق رعایت تشریفات دادرسی مدنی می‌تواند مبادرت به طرح دعوای حقوقی در برابر دادگاه کیفری نماید. جهت مطالعه بیشتر رجوع کنید به: Mitja, Gialuz, 2020, p.149.

^۲ ماده ۴۱۷: اگر در خصوص دعوایی، رأی صادره شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به رأی شده است به‌عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشد، می‌تواند نسبت به آن رأی اعتراض نماید.

ماده ۴۱۸: در مورد ماده قبل، شخص ثالث حق دارد به هرگونه رأی صادره از دادگاه‌های عمومی، انقلاب و تجدیدنظر اعتراض نماید و نسبت به حکم داور نیز کسانی که خود یا نماینده آنان در تعیین داور شرکت نداشته‌اند می‌توانند به‌عنوان شخص ثالث اعتراض کنند.

یک دعوای مدنی کامل با تقدیم یک دادخواست حقوقی وجود دارد و سپس معترض ثالث دادخواست اعتراض ثالث خود را مطرح می‌کند. منظور آن است که اصولاً دادخواست اعتراض ثالث به شرطی پذیرفته می‌شود که قبلاً دادخواستی وجود داشته باشد. از سوی دیگر، دادگاه حقوقی می‌تواند اعتراض ثالث را نپذیرد و اظهار کند که دعوایی در این دادگاه مطرح نبوده تا اعتراض ثالثی قابل پذیرش باشد.

در دادرسی کیفری کشوری چون ایتالیا، با وجود مشترک بودن دادرسی کیفری آن کشور از حیث تعلق به نظام دادرسی نوشته با دادرسی ایران، الگوی الزامی بودن دادخواست در همه جرائم جاری است و در نتیجه اصولاً امکان تحقق چالش اعتراض ثالث به وجود نخواهد آمد (Gialuz, 2020, p.246). در رویه قضایی ایران همان‌طور که گفته شد، اختلاف جدی بر سر پذیرش یا عدم پذیرش اعتراض ثالث (در جرائمی که نیاز به تقدیم دادخواست نیست) وجود دارد و تأکید می‌شود که علت، چیزی جز پذیرش چنین مدلی در دادرسی کیفری ایران نیست.^۱

^۱ برای اطلاع از نظرات متعارض رویه در مورد پذیرش یا عدم پذیرش اعتراض ثالث در امر کیفری، به سامانه نشست‌های قضایی به نشانی neshast.org رجوع کنید. در نشست قضایی محاکم کیفری دو تهران و مشهد به موضوع پرداخته شده و این دو نشست به ترتیب به شماره‌های ۱۳۹۹-۷۴۵۲ و ۱۳۹۹-۶۷۴۰ ثبت شده است. همچنین برای آشنایی با نحوه استدلال در مورد رد اعتراض ثالث در دادگاه کیفری یک، نمونه دادنامه دادگاه کیفری دو شیراز به شرح زیر آورده می‌شود:

«به نام خدا. به تاریخ ۹۹/۱۰/۲۵ در وقت فوق‌العاده جلسه شعبه ۱۲۰ دادگاه کیفری دو شیراز به تصدی امضاکننده ذیل تشکیل است پرونده کلاسه ... تحت نظر است. دادگاه نظر به اوراق و محتویات پرونده ختم رسیدگی را اعلام با استعانت از خداوند متعال و تکیه بر شرف و وجدان به شرح ذیل مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

رأی دادگاه: در خصوص دادخواست تقدیمی خواهان آقای ... به وکالت از آقای ... به طرفیت خواندگان، ... به خواسته اعتراض ثالث، نظر به اینکه اصولاً اعتراض ثالث به دادنامه کیفری به شرطی پذیرفته است که دعوای حقوقی کامل نزد دادگاه کیفری، طرح شده باشد و نه آنکه قاضی بنا به نص قانون مکلف به رد مال باشد و نیز با تأکید بر اینکه اصل تخصص بین دادگاه‌های حقوقی و کیفری جاری است و نیز آنکه همان‌طور که گفته شده، ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی، صرفاً در خصوص دعوای طرح شده در مراجع کیفری به تبعیت از دعوای عمومی می‌باشد؛ لذا این دادگاه صالح به رسیدگی نبوده و مستنداً به مواد ۲۶ و ۲۷ از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، قرار عدم صلاحیت به صلاحیت و شایستگی دادگاه‌های حقوقی شیراز صادر و اعلام می‌گردد. رأی صادره قطعی می‌باشد. دفتر پرونده به مرجع صالح ارسال گردد. ... رئیس شعبه ۱۲۰ دادگاه کیفری دو شیراز»

۲- اقسام اعتراض ثالث در مرجع کیفری

سابق بر این و در مقدمه اشاره‌ای به اقسام اعتراض ثالث در مرجع کیفری شد.^۱ اعتراض ثالث در مرجع کیفری از دو حال خارج نیست؛ اعتراض نسبت به اصل دادنامه صادره از دادگاه کیفری با موضوع رد یک مال و اعتراض نسبت به توقیف یک مال در مرحله اجرای احکام کیفری. در این قسمت به این دو نوع از اعتراض و مرجع صالح برای رسیدگی به آن پرداخته شده است.

۲-۱. اعتراض ثالث اصلی در برابر دادگاه کیفری

وقتی رأی از دادگاه کیفری بدون وجود یک دادخواست قبلی صادر و حکم به رد مالی می‌شد و سپس کسی با ادعای مالکیت مراجعه می‌کرد و اعتراض ثالث مطرح می‌نمود، در رویه قضایی راجع به مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض اختلاف وجود داشت که منجر به صدور رأی وحدت رویه‌ای از جانب دیوان عالی کشور شد. تا قبل از صدور رأی وحدت رویه در مورد پذیرش یا عدم پذیرش اعتراض اشخاص ثالث به آرای دارای جنبه مالی صادره از دادگاه کیفری اختلاف وجود داشت. گروه اول معتقدند که در شرایط فوق، دادگاه کیفری صادرکننده رأی قطعی به استناد ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی^۲ صالح به رسیدگی خواهد بود. این گروه برای اثبات نظر خود^۳ دلایل زیر را می‌آورند:^۴

^۱ برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: رهنمای کردآسیابی، جهانبخش و محمدی، سام؛ نقدی بر نظریه قابلیت اعتراض ثالث به قرارها با نگاهی به رویه قضایی و حقوق فرانسه، شماره ۳، ۱۳۹۹.
^۲ ماده ۴۲۰: اعتراض اصلی باید به موجب دادخواست و به طرفیت محکوم‌له و محکوم‌علیه رأی مورد اعتراض باشد. این دادخواست به دادگاهی تقدیم می‌شود که رأی قطعی معترض‌عنه را صادر کرده است. ترتیب دادرسی مانند دادرسی نخستین خواهد بود.
^۳ برای اطلاع از سایر استدلال‌ها مراجعه کنید به: صابر و خلیق‌آذر، مداخله شخص ثالث در دادرسی کیفری؛ جلوه‌ها و موانع، مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دوره ۴، شمار ۲، ۱۳۹۶، ص ۲۴۸-۲۲۷.

^۴ نمونه‌ای از رأی دادگاه کیفری دو با موضوع پذیرش اعتراض ثالث آورده می‌شود:
 «به نام خدا. در تاریخ ۱۴۰۰/۱۲/۱۲ در وقت فوق‌العاده جلسه شعبه ۱۱۶ دادگاه کیفری دو شیراز به تصدی امضاکننده زیر تشکیل است. پرونده کلاسه فوق تحت نظر قرار دارد. دادگاه با بررسی محتویات پرونده ختم رسیدگی را اعلام و به شرح زیر مبادرت به صدور رأی می‌نماید.
 رأی دادگاه: در خصوص دادخواست آقای ... با وکالت خانم ... به طرفیت خواندگان ... به خواسته

الف - ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی اطلاق داشته و برای شخص ثالث این حق را قائل شده تا به هرگونه رأی صادره از دادگاه‌های عمومی و انقلاب و تجدیدنظر اعتراض نماید و بسیار بدیهی است که دادگاه‌های کیفری از دادگاه‌های عمومی محسوب می‌گردند.

ب - ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی صراحتاً مرجع صالح به رسیدگی به اعتراض ثالث را بی‌آنکه نامی از دادگاه حقوقی ببرد، دادگاه صادرکننده حکم قطعی دانسته است. غیرمنطقی خواهد بود که حکم به رد مال از جانب یک دادگاه کیفری صادر شود و سپس یک دادگاه حقوقی به این موضوع رسیدگی کند.

ج - در کنار مواد اشاره شده در قانون آیین دادرسی مدنی، تبصره ۱ از ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی^۱ صراحتاً اشعار می‌دارد که اشخاص متضرر از حکم دادگاه کیفری

نقض دادنامه صادره در پرونده کلاسه ... دادنامه شماره ۱۵۱۴/۸۲ صادره از همین شعبه (اعتراض ثالث) مبنی بر الزام به تحویل دو قطعه زمین اکتیعی بدین توضیح که معترض ثالث حسب قرارداد مورخ ۷۷/۱۲/۱۸ و رونوشت پروانه ساخت ... مورخ ۸۵/۱۰/۹ و رونوشت مصدق معرفی‌نامه شماره ... یک قطعه زمین از مجموعه اراضی واگذار شده به تعاونی مسکن هنرستان‌ها توسط شرکت ... به شماره ... از پلاک ... واقع در بخش ۳ شیراز از تعاونی خریداری نموده لذا دادگاه نظر به اظهارات و مستندات خواهان معترض ثالث و نظریه کارشناسی که قطعه مذکور را از جمله واگذاری اراضی به خواهان دانسته است لذا مستند به مواد ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۲۴ [و] ۴۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی حکم به نقض دادنامه شماره ۱۵۱۴/۸۲ صادره و اعلام می‌نماید.»

۱. ماده ۲۱۵: بازپرس یا دادستان در صورت صدور قرار منع یا موقوفی تعقیب باید تکلیف اشیاء و اموال کشف شده را که دلیل یا وسیله ارتکاب جرم بوده و یا از جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب، استعمال و یا برای استعمال اختصاص داده شده است تعیین کند تا حسب مورد، مسترد، ضبط یا معدوم شود. در مورد ضبط، دادگاه تکلیف اموال و اشیاء را تعیین می‌کند. همچنین بازپرس و یا دادستان مکلف است مادام که پرونده نزد وی جریان دارد به تقاضای ذی‌نفع و با رعایت شرایط زیر دستور رد اموال و اشیاء مذکور را صادر نماید:

الف - وجود تمام یا قسمتی از آن اشیاء و اموال در بازپرسی یا دادرسی لازم نباشد.

ب - اشیاء و اموال، بلامعارض باشد.

پ - جزء اشیاء و اموالی نباشد که باید ضبط یا معدوم گردد.

در کلیه امور جزائی دادگاه نیز باید ضمن صدور حکم یا قرار یا پس از آن اعم از اینکه مبنی بر محکومیت یا برائت یا موقوفی تعقیب متهم باشد، در مورد اشیاء و اموالی که وسیله ارتکاب جرم بوده یا در اثر جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب، استعمال و یا برای استعمال اختصاص یافته است، باید رأی مبنی بر استرداد، ضبط یا معدوم شدن آن صادر نماید.

و تصمیم آنان راجع به اشیاء و اموال مذکور در ماده می‌توانند شکایت خود را در دادگاه کیفری تعقیب کنند و حتی از تصمیم دادگاه بدوی تجدیدنظر نمایند.

د - آنچه در ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری^۱ با موضوع صلاحیت دادگاه حقوقی به رسیدگی به اعتراض اشخاص ثالث نسبت به توقیف اموال ناشی از اجرای قرار تأمین خواسته آمده، انحصار به قرار تأمین خواسته دارد و شامل سایر اشکال اعتراض ثالث نمی‌شود.

ه - دادگاه حقوقی به شرطی می‌تواند به اعتراض ثالث اشخاص رسیدگی کند که قبلاً یک دعوا در همان دادگاه حقوقی مطرح بوده و همان دادگاه حکم صادر کرده باشد. اصولاً تعریف اعتراض ثالث چیزی جز این نیست که شخص ثالث متضرر از دادنامه قطعی یک دادگاه، به همان دادگاه اعتراض کند.^۲

تبصره ۱: متضرر از قرار بازپرس یا دادستان یا قرار یا حکم دادگاه می‌تواند از تصمیم آنان راجع به اشیاء و اموال مذکور در این ماده شکایت کند و طبق مقررات در دادگاه‌های جزائی شکایت خود را تعقیب و درخواست تجدیدنظر نماید هرچند قرار یا حکم دادگاه نسبت به امر جزائی قابل شکایت نباشد.

تبصره ۲: مالی که نگهداری آن مستلزم هزینه نامتناسب برای دولت است یا موجب خرابی یا کسر فاحش قیمت آن می‌گردد و حفظ مال هم برای دادرسی لازم نیست و همچنین اموال ضایع شدنی و سریع‌الفساد حسب مورد به دستور دادستان یا دادگاه به قیمت روز فروخته می‌شود و وجه حاصل تا تعیین تکلیف نهایی در صندوق دادگستری به‌عنوان امانت نگهداری می‌گردد.

۱. ماده ۱۱۱: دادگاه حقوقی به اعتراض اشخاص ثالث نسبت به توقیف اموال ناشی از اجرای قرار تأمین خواسته، مطابق مقررات اجرای احکام مدنی رسیدگی می‌کند.

۲. برای آشنایی با استدلال دادگاه حقوقی در اثبات صلاحیت دادگاه کیفری نسبت به اعتراض ثالث به دادنامه صادره از دادگاه کیفری، رأی قید شده در زیر قابل توجه است:

«باسمه‌تعالی. به تاریخ ۱۳۹۹/۱۲/۱۰ در وقت فوق‌العاده جلسه شعبه نهم دادگاه عمومی حقوقی شیراز به تصدی امضاکننده زیر تشکیل است. پرونده کلاسه فوق تحت نظر قرار دارد. دادگاه با بررسی محتویات پرونده ختم رسیدگی را اعلام و به شرح زیر مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

رأی دادگاه: در خصوص دادخواست خانم ... با وکالت آقایان ... به طرفیت آقایان و بانوان ... به خواسته اعتراض ثالث اجرایی نسبت به پرونده به شماره ... و کلاسه ... شعبه دوم اجرای احکام کیفری شیراز در خصوص خودرو سواری بی‌ام‌و مدل ۶۳۰ ای کروک کابریو به شماره انتظامی ... و شماره موتور ... شاسی ... و بدو تقاضای صدور دستور موقت مبنی بر توقف عملیات اجرایی (مزایده و...) در پرونده‌های پیش‌گفته در خصوص خودروی موصوف‌الذکر به شرح متن دادخواست تقدیمی؛ با توجه به محتویات پرونده و نظر به اینکه خواهان مدعی مالکیت خودروی موضوع دادنامه‌های صادره از ناحیه شعب ۱۲۰ دادگاه کیفری دو شیراز و یک دادگاه تجدیدنظر استان فارس می‌باشد لذا درواقع اعتراض نامبرده به

در مقابل این نظریه، گروه دیگر معتقدند که در وضعیت حاضر (جایی که حکم به رد مالی از جانب دادگاه کیفری صادر شده بی‌آنکه یک دعوای حقوقی تمام وجود داشته باشد)، دادگاه کیفری برای رسیدگی به اعتراض ثالث صالح نیست و دادخواست اعتراض ثالث باید به دادگاه حقوقی تقدیم شود. این گروه برای اثبات نظریه خود به دلایل زیر استناد می‌کنند:

الف - اعتراض ثالث یک دعوای دارای استقلال و در قالب تقدیم دادخواست است. این دعوا به شرطی در مقابل دادگاه کیفری قابل پذیرش خواهد بود که دادگاه کیفری در کنار دعوای کیفری، با یک دعوای تمام و کامل مواجه بوده و در آن با رعایت تشریفات دادرسی مدنی رأی داده باشد؛ اما در حالتی که دادگاه کیفری به حکم قانون، بدون وجود یک دعوای حقوقی حکم به رد مال صادر کرده است، صالح به رسیدگی به اعتراض ثالث نخواهد بود.^۱

اصل رأی کیفری راجع به رد مال است و به روند اجرای حکم مربوط نمی‌باشد و با عنایت به اینکه تبصره ۱ ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی متضرر از حکم دادگاه می‌تواند از تصمیم آنان راجع به اشیاء و اموال شکایت کند و طبق مقررات در دادگاه‌های جزایی (کیفری دو فعلی) شکایت خود را تعقیب و درخواست تجدیدنظر نماید بنابراین صلاحیت مرجع کیفری در رسیدگی به موضوع محرز است و از باب دفع دخل مقدر لازم به توضیح است که اولاً تبصره ماده ۵۳۷ قانون آیین دادرسی کیفری راجع به ضبط و مصادره اموال، اخذ وجه التزام، وجه‌الکفاله یا وثیقه و نیز جزای نقدی، وصول دیه، رد مال و یا ضرر و زیان ناشی از جرم می‌باشد که هیچ‌کدام در موضوع مانحن‌فیه مصداق پیدا نمی‌کند و ثانیاً ماده ۱۱۱ قانون یاد شده نیز راجع به اعتراض اشخاص ثالث نسبت به توقیف اموال ناشی از اجرای قرار تأمین خواسته می‌باشد که تخصصاً از دعوی حاضر خارج است؛ بناً علی‌هذا و با توجه به مراتب فوق‌الاشعار این دادگاه خود را صالح به رسیدگی ندانسته و با استناد به تبصره ۱ ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی و مواد ۸۴ و ۸۹ و ۳۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه کیفری دو شیراز صادر و اعلام می‌نماید. مقرر است دفتر پرونده امر برگ‌شماری و ضمن تهیه بدل مفید به همراه رونوشتی از قرار به مرجع صالح مرقوم ارسال گردد. دادرسی شعبه نهم دادگاه عمومی حقوقی شیراز؛ ...

^۱ برای نمونه رأیی از شعبه دادگاه کیفری دو آورده شده است:

«به نام خدا. به تاریخ ۱۴۰۰/۱۰/۱۴ در وقت فوق‌العاده جلسه شعبه ۱۰۳ دادگاه کیفری دو شیراز به تصدی امضاکننده زیر تشکیل است. پرونده کلاسه فوق تحت نظر قرار دارد. دادگاه با بررسی محتویات پرونده ختم رسیدگی را اعلام و به شرح زیر مبادرت به صدور رأی می‌نماید.
رأی دادگاه: در خصوص دعوی خواهان خانم ... با وکالت مع‌الواسطه خانم‌ها ... به طرفیت خوانندگان ... به خواسته اعتراض ثالث نسبت به بند ۱ دادنامه‌های شماره ۱۶۰ الی ۱۶۶ مورخ ۱۳۷۲/۳/۸ اصداری

ب - اصل صلاحیت ذاتی بین دادگاه‌های حقوقی و دادگاه‌های کیفری وجود دارد و وارد کردن دادگاه کیفری به امر غیرتخصصی بی‌تردید آثار سوء در پی خواهد داشت. ضمن آنکه در موارد شک، رجوع به اصل واجب بوده و اصل جاری در قضیه حاضر رعایت تخصص دادگاه کیفری و حقوقی است. حتی مقنن از این موضوع اطلاع داشته و در ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری، اعتراض ثالث در تأمین خواسته صادره از مرجع کیفری را در صلاحیت دادگاه حقوقی - و نه دادگاه کیفری - دانسته است.

ج - ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی اصولاً ارتباطی با بحث اعتراض ثالث مطرح در دادرسی مدنی ندارد و مربوط به اموال و اشیایی است که یا وسیله ارتکاب جرم بوده یا از جرم به دست آمده و یا برای جرم مورد استفاده قرار گرفته است. این اموال و اشیاء مواردی نظیر مشروب الکلی مکشوفه، اسلحه استفاده شده، چاقو، اسکناس تقلبی و...

از شعبه سوم دادگاه حقوقی سابق شیراز (هم‌اکنون شعبه ۱۰۳ دادگاه کیفری دو شیراز جانشین آن می‌باشد) که به موجب آن در راستای دعوی خوانده ردیف اول به طرفیت خوانده ردیف دوم به خواسته مطالبه اجاره بهای آپارتمان‌های احدائی در پلاک ... بخش ۲ شیراز از تاریخ ۱۳۵۹/۷/۱ لغایت آخر سال ۱۳۶۵ رأی بر محکومیت خوانده به پرداخت یازده میلیون و هفتصد هزار ریال بابت نصف مبلغ دریافتی از مستأجر به عنوان اجاره بها صادر گردیده و اعلام داشته است نسبت به مازاد آن بر بی حقی خواهان صادر شده است. لذا با توجه به محتویات پرونده من جمله خواسته خواهان، تصویر مصدق سند مالکیت به شماره‌های ... که دلالت بر مالکیت خواهان به میزان یک دانگ و نیم مشاع از شش دانگ پلاک‌های موصوف می‌نماید و همچنین نظریه کارشناس رسمی دادگستری در رشته ساختمان به شماره ... مورخ ۱۳۶۷/۳/۱۷ در پرونده و دادنامه معترض که دلالت به این موضوع می‌نماید ساختمان مورد بحث علاوه بر پلاک ... بر روی پلاک‌های ... به میزان ۱۵۶/۶۸ مترمربع و بر روی پلاک‌های ... احداث گردیده است که در دادنامه مذکور سهم مالکیت مشاعی خواهان در پلاک‌های ... بخش دو شیراز نادیده انگاشته شده است و خواهان در مانحن‌فیه ذی‌نفع بوده است لذا با پذیرش دعوی خواهان مستند به مواد ۴۱۷ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۲ و ۴۲۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی این قسمت از دادنامه معترض‌عنه (بند یک که بدان اشاره گردید) الغاء می‌گردد و در خصوص دعوی خواهان به طرفیت خوانندگان به خواسته اثبات مالکیت خواهان نسبت به پلاک‌های ... اصلی و افراز و تفکیک سهم هریک از مالکین پلاک‌های ... نسبت به اعیانی به میزان سهم هریک از مالکین با توجه به اینکه رسیدگی به این موضوعات از صلاحیت ذاتی این دادگاه خارج بوده و رسیدگی به موضوعات حقوقی در دادگاه می‌بایست به تجویز قانون باشد که در مانحن‌فیه هیچ مستند قانونی وجود ندارد لذا مستند به ماده ۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی قرار عدم صلاحیت به اعتبار صلاحیت محاکم حقوقی شیراز صادر و اعلام می‌گردد.»

است. ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی به هیچ وجه دربردارنده جرائمی نظیر انتقال مال غیر، سرقت و... نیست.

۲-۲. اعتراض ثالث اجرایی

اگر اثر رأی لازم‌الاجرا که از دادگاه کیفری صادر شده، توقیف، ضبط یا مصادره مال، اعم از اموال منقول یا غیرمنقول و وجه نقد باشد و این توقیف موجب تضییع حق شخص ثالث گردد، ثالث به استناد ماده ۱۴۶ قانون اجرای احکام مدنی می‌تواند نسبت به توقیف مال خود اعتراض کند. ماده ۱۴۶ قانون اجرای احکام مدنی چنین مقرر می‌دارد:

«هرگاه نسبت به مال منقول یا غیرمنقول یا وجه نقد توقیف شده شخص ثالث اظهار حقی نماید اگر ادعای مزبور مستند به حکم قطعی یا سند رسمی باشد که تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف است، توقیف رفع می‌شود در غیر این صورت عملیات اجرایی تعقیب می‌گردد و مدعی حق برای جلوگیری از عملیات اجرایی و اثبات ادعای خود می‌تواند به دادگاه شکایت کند.»

در ارتباط با ماده ۱۴۶ دو مسئله مطرح است. مسئله اول آن که مرجع صالح برای رسیدگی به شکایت معترض ثالث کجاست؟ فرض کنیم در بزه پول‌شویی قاضی دادگاه کیفری حکم به ضبط اموال موضوع پول‌شویی داده و پرونده به اجرای احکام کیفری واصل شده. به دستور قاضی اجرای احکام کیفری وجه نقدی در حساب متعلق به متهم توقیف می‌شود. پس از توقیف وجه نقد توسط بانک، ثالثی مراجعه می‌کند و مدعی مالکیت آن می‌شود. تفاوت بین اعتراض ثالث اصلی در رویه قضایی محاکم کیفری و اعتراض ثالث اجرایی در همین مثال روشن شد. در واقع، در مثال حاضر، دادگاه کیفری حکم به ضبط مال معین نداده و دستور او صرفاً توقیف وجه نقد است. اجرای احکام کیفری کلیه حساب‌های متعلق به متهم را توقیف کرده که وجه نقد مورد ادعای معترض ثالث نیز بخشی از آن است.

به نظر می‌رسد دادگاه کیفری برای رسیدگی به شکایت معترض ثالث در مواردی که اعتراض ثالث در مرحله اجرا و به شرح گفته شده در فوق می‌باشد، صالح به رسیدگی است. مهم‌ترین استدلال برای صلاحیت دادگاه کیفری آن است که اجرای حکم کیفری که پیرو حکم صادره از جانب دادگاه کیفری انجام می‌شود، زیر نظر دادگاه کیفری است

و اصولاً دادگاه حقوقی در این خصوص نقش و صلاحیتی نخواهد داشت. از سوی دیگر، متن مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی از لفظ مطلق دادگاه استفاده کرده و نظر بر صلاحیت انحصاری دادگاه‌های حقوقی نداشته و از این جهت با ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری که اعتراض اجرایی نسبت به توقیف اموال ناشی از قرار تأمین خواسته را در صلاحیت دادگاه حقوقی قرار داده، متفاوت است.

مسئله دوم این است که کدامیک از دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر صالح به رسیدگی به شکایت یا اعتراض ثالث اجرایی است؟ در این خصوص اختلافی وجود ندارد که به لحاظ اجرای حکم زیر نظر دادگاه بدوی، دادگاه‌های بدوی به اعتراض ثالث اجرایی رسیدگی می‌کنند و حکم لازم را صادر می‌نمایند. رویه قضایی محاکم کیفری نیز همین موضوع را پذیرفته است.



نتیجه

در مقاله حاضر به بررسی چالش اعتراض ثالث در برابر مرجع کیفری پرداخته شد. با اشاره به دادرسی کیفری کشور ایتالیا که به لحاظ تعلق به نظام حقوقی نوشته بسیار شبیه دادرسی ایران می‌باشد، گفته شد که علت اختلاف بر سر اعتراض ثالث در برابر دادگاه کیفری پذیرش الگویی در دادرسی کیفری ایران است که بدون وجود یک دعوای کامل مدنی و حقوقی طرح شده از طریق تقدیم دادخواست، قاضی دادگاه کیفری را مکلف به صدور حکم به رد مال در برخی جرائم می‌داند. به دلیل اختلاف حادث شده در رویه قضایی، دیوان عالی کشور در قضیه حاضر تصمیمی گرفت که بر اساس آن، اعتراض ثالث در برابر دادگاه کیفری قابل پذیرش است و در نتیجه نیازی به تقدیم دادخواست در برابر دادگاه حقوقی نیست. اشکال وارد بر رأی وحدت رویه آن است که اصولاً دادخواست اعتراض ثالث همان‌طور که در قانون آیین دادرسی مدنی آمده، به شرطی پذیرفته می‌شود که سابق بر آن یک دعوای کامل به معنای حقوقی و به پشتوانه یک دادخواست، بین دو طرف مطرح بوده و رأی صادره بین این دو طرف، موجب خدشه به حق ثالثی است. حال که دادگاه کیفری بدون وجود دادخواست حکم به رد مالی صادر کرده، علاوه بر آن که در امکان تحقق شرایط پذیرش دعوای اعتراض ثالث تردید وجود دارد، اختلافی بین دادگاه‌های حقوقی و کیفری شکل می‌گیرد که کدام مرجع باید به اعتراض ثالث رسیدگی کند. نگارندگان مقاله معتقدند که پذیرش نظام وحدت دعوای در دادرسی کیفری صحیح نیست. تجربه قضایی نشان داده که صدور یک حکم حقوقی از جانب یک دادگاه کیفری، به لحاظ فقدان تخصص یک قاضی کیفری، موجب تضییع حقوق طرفین خواهد بود. در واقع قاضی دادگاه کیفری باید به امر جرم و قاضی دادگاه حقوقی باید به مسائل مدنی و جبران خسارت بپردازد و سپردن یکی به دیگری، موجب دور شدن از موازین دادرسی منصفانه است. متأسفانه مقنن به همین حد اکتفا نکرده و همان‌طور که تأکید شد، برخی جرائم را تافته جدا بافته دیده و قاضی کیفری را مکلف به رد مال در این جرائم دانسته است. با این رویکرد که در آن فقدان معیار علمی و عینی محسوس است (برای مثال سرقت و کلاهبرداری از جمله جرائمی است که قاضی کیفری مکلف به رد مال در آن است در حالی که در خیانت در امانت این‌گونه نیست)، چالش اعتراض ثالث شکل می‌گیرد که در این مقاله فقط به چند نمونه از آرای اختلافی اشاره شد. اگر حتی قائل به عدم امکان حذف دعوای خصوصی در برابر دادگاه کیفری به

دلیل عواملی نظیر سوابق تاریخی و اجتماعی باشیم، شایسته است هر جا نیاز به حکم در امر حقوقی از جانب دادگاه کیفری باشد، رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی لازم دانسته شود تا از عواقب سوء و تصمیمات بدون پشتوانه دادخواست جلوگیری شود. تا زمان تحقق نیافتن این موضوع، به نظر می‌رسد نظر گروهی که دادگاه کیفری را برای رسیدگی به اعتراض ثالث صالح نمی‌دانند صحیح باشد.

وارد کردن دادگاه کیفری به یک امر غیرتخصصی و خارج از صلاحیت آن منجر به صدور آرای غیرقابل اعتماد خواهد شد. شاید به همین علت مقنن رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به توقیف اموال در قرار تأمین خواسته را در صلاحیت دادگاه حقوقی قرار داده است. تأکید می‌گردد که منظور نگارندگان از عدم صلاحیت دادگاه کیفری نسبت به اعتراض ثالث فقط در جرائمی است که قاضی دادگاه کیفری مکلف به صدور حکم به رد مال است و گرنه در موارد تقدیم دادخواست به دادگاه کیفری، رعایت تشریفات دادرسی مدنی واجب و اعتراض ثالث نیز بخشی از همین تشریفات است. پرواضح است که صالح دانستن دادگاه حقوقی برای رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به دادنامه کیفری، به معنای نادیده گرفتن اصل لزوم تبعیت دعوای خصوصی یا حقوقی از دعوای عمومی یا کیفری نیست. این اصل در جایی جاری است که دادنامه قطعی دادگاه کیفری شخصی را مجرم بداند و بعداً دعوایی مرتبط با قضیه کیفری در دادگاه حقوقی طرح می‌شود. رأی دادگاه حقوقی نمی‌تواند مغایر با یافته دادگاه کیفری در انتساب رفتار مجرمانه به شخصی باشد. در مسئله طرح شده در مقاله، با یک موضوع کاملاً حقوقی نظیر مالکیت مواجهیم و رسیدگی به اختلافات مالکیت باید به دادگاه حقوقی سپرده شود که ذاتاً صالح به رسیدگی به این موارد است. پذیرش اناطه مرجع کیفری به مرجع حقوقی در قانون آیین دادرسی کیفری، اثبات‌کننده این ادعاست. لذا و با در نظر گرفتن مطالب مطرح شده در فوق، از نظر نگارندگان، رأی وحدت رویه دارای ایرادات و اشکالات اساسی است. اولاً رأی دقیقاً به منزله نادیده گرفتن اصل تخصص در شرایط کنونی است. سپردن یک امر مطلقاً مدنی و مربوط به قواعد حقوق خصوصی به یک دادگاه کیفری با رسالت متفاوت در کنار نادیده گرفتن اصل تخصص، بدون تردید می‌تواند منجر به تضییع حقوق اصحاب دعوا شود. ثانیاً رأی وحدت رویه دقیقاً در جهت مخالف ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری است.

قائلان به نظریه وحدت دعوای و امکان طرح دعوای حقوقی اعتراض ثالث در برابر

دادگاه کیفری که بانی صدور رأی وحدت رویه هستند، جهت ماده ۱۱۱ قانون آیین دادرسی کیفری را نادیده گرفته و اصولاً موجب به وجود آمدن دو رویه مطلقاً متفاوت راجع به موضوع اعتراض ثالث شده‌اند. بر این اساس، اعتراض ثالث به قرار تأمین خواسته صادره از یک مرجع کیفری که از لحاظ اثر تفاوتی با حکم به رد مال ندارد، در برابر دادگاه حقوقی و اعتراض ثالث به حکم به رد مال در موارد خاص قانونی که حکم به رد مال از جانب قاضی کیفری واجب است، در برابر دادگاه کیفری انجام می‌شود. ثالثاً در پرونده‌هایی نظیر کلاهبرداری، سرقت، انتقال مال غیر و امثال آن، حکم به رد مال بدون پشتوانه دادخواست و بدون وجود یک دعوای حقوقی و حتی گاهی بدون تقاضای جبران خسارت از جانب شاکی و به صرف شکایت ابتدایی از جانب مرجع کیفری انجام می‌گیرد. واقعیت رویه قضایی آن است که به هیچ وجه به پیچیدگی‌های حقوقی موضوع ورود نکرده و صرفاً مبتنی بر ادله ارائه شده از جانب شاکی و دادستان مبادرت به صدور رأی به رد مال می‌گردد. نمی‌توان صرفاً به دستاویز آنکه رأی از جانب یک دادگاه کیفری صادر شده، اعتراض ثالث را نیز در صلاحیت آن مرجع دانست. مهم‌ترین و قوی‌ترین دلیل آن است که دادگاه کیفری بناست بر اساس همان یک جمله نوشته شده در رأی صادره که «... حکم به رد مال در حق شاکی صادر و اعلام می‌گردد»، به موضوع اثبات مالکیت ورود کند که اگر زمانی راجع به آن بین طرفین اختلاف پیش آید، بر اساس ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری مکلف به صدور قرار اناطه است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

الف - منابع فارسی

کتابها

۱. آشوری، محمد؛ *آیین دادرسی کیفری*، جلد دوم، تهران، نشر سمت، چاپ بیست و دوم، ۱۴۰۰.
۲. خالقی، علی؛ *آیین دادرسی کیفری*، جلد اول، تهران، نشر میزان، چاپ چهل و پنجم، ۱۴۰۱.
۳. شاه‌محمدی، پرویز؛ *اعتراض ثالث کیفری: اعتراض شخص ثالث به جنبه مالی آرای کیفری*، تهران، نشر ارسطو، ۱۳۹۸.
۴. شمس، عبدالله؛ *آیین دادرسی مدنی*، جلد اول، تهران، نشر دراک، چاپ شصت و چهارم، ۱۴۰۱.
۵. کرمی پور، ریحانه؛ *دعوای اعتراض ثالث در امور کیفری*، رویه‌ها و دکتترین، تهران، پژوهشگاه قوه قضاییه، چاپ سوم، ۱۴۰۱.
۶. یوسفی، ایمان؛ *آیین دادرسی کیفری*، جلد اول، تهران، نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۹۵.
۷. _____؛ *تحقیقات مقدماتی در آیین دادرسی کیفری*، تهران، نشر جنگل، ۱۳۹۲.

مقالات

۸. احمدی، خلیل؛ *تأملی در شرایط دعوای اعتراض ثالث*، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، شماره ۱۵، ۱۳۹۵.
۹. صابر، محمود و خلیق آذر، سمیه؛ *مداخله شخص ثالث در دادرسی کیفری؛ جلوه‌ها و موانع*، مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دوره ۴، شمار ۲، ۱۳۹۶.
۱۰. رهنمای کردآسیابی، جهانبخش و محمدی، سام؛ *نقدی بر نظریه قابلیت اعتراض ثالث به قرارها با نگاهی به رویه قضایی و حقوق فرانسسه*، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۵۰، شماره ۳، ۱۳۹۹.

ب - منابع انگلیسی

1. Ashworth, Andrew, the criminal process, fifth addition, oxford university press, 2020.
2. Dressler, Joshua, understanding, criminal. procedure, 3td, edition, Newyork, Matthew, bender company, Publication, 2019.
3. Marty Delmas and Spenser J.R, European criminal procedures, 1st publication, Cambridge University Press, 2015.
4. Mitja, Gialuz, The Italian criminal procedure. Critical essays, Wolters cluwer publication. 2020.
5. Sanders, Andrew and Young, Richard and Burton, Mandy, criminal justice. fourth edition, Oxford university press, 2010.

